



- ۱
- ۲
- ۳
- ۴
- ۵
- ۶
- ۷
- ۸
- ۹
- ۱۰
- ۱۱
- ۱۲
- ۱۳
- ۱۴
- ۱۵
- ۱۶
- ۱۷
- ۱۸
- ۱۹
- ۲۰
- ۲۱
- ۲۲
- ۲۳
- ۲۴
- ۲۵
- ۲۶

۳۵

بازرسی شد
۲۶ - ۲۷

بازدید شد
۱۳۸۱

۱۳۶۰ - ۱۳۶۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

نام کتاب: *طبقات سلاطین آلینر کندی*

مؤلف: میرزا آقاخان کرمانی

موضوع: تاریخ

شماره: ۲۱۰۰

۲۲۹۸

۴۱۰۸

۲۲۵۵

شماره دفتر

۱۳۰۵

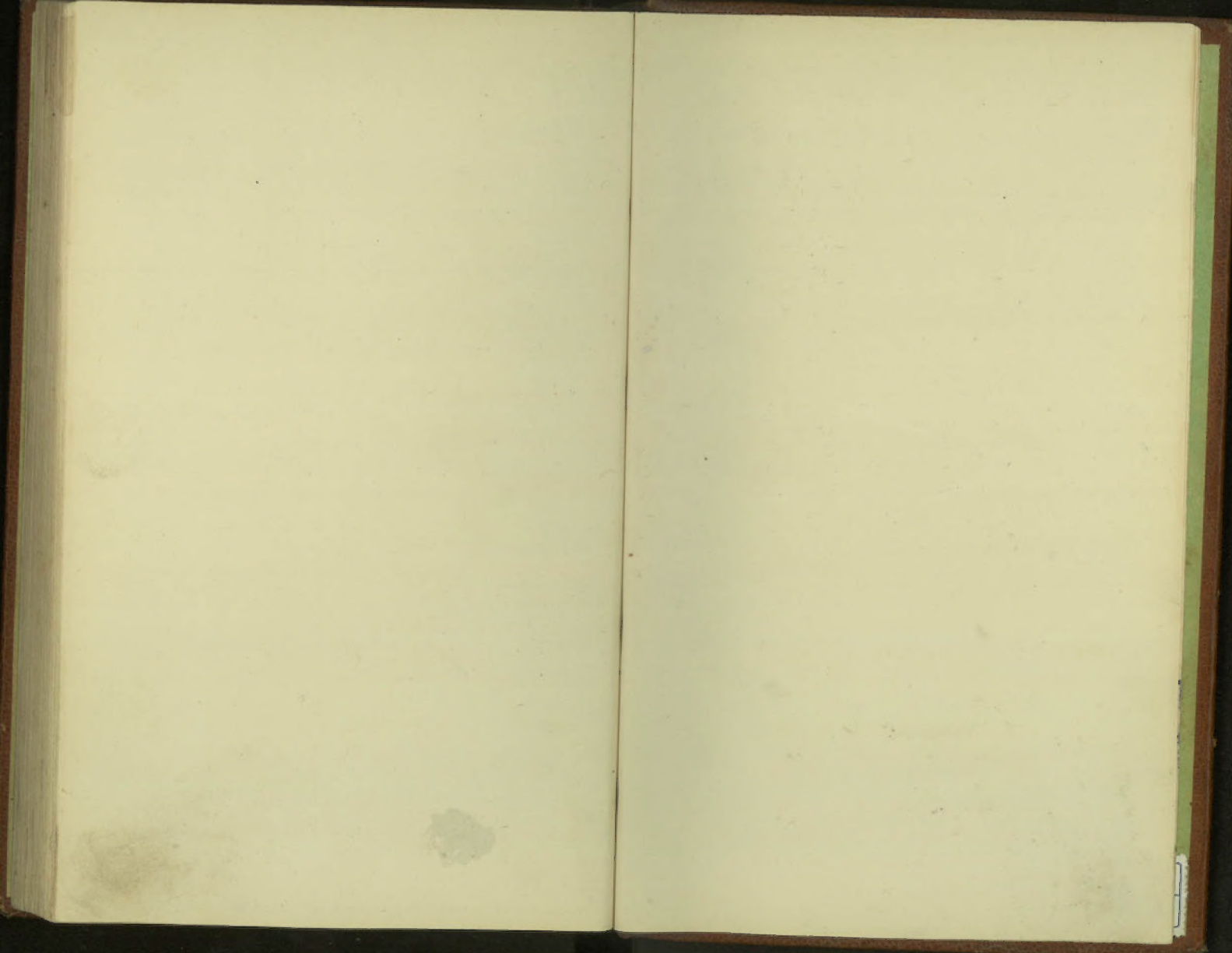


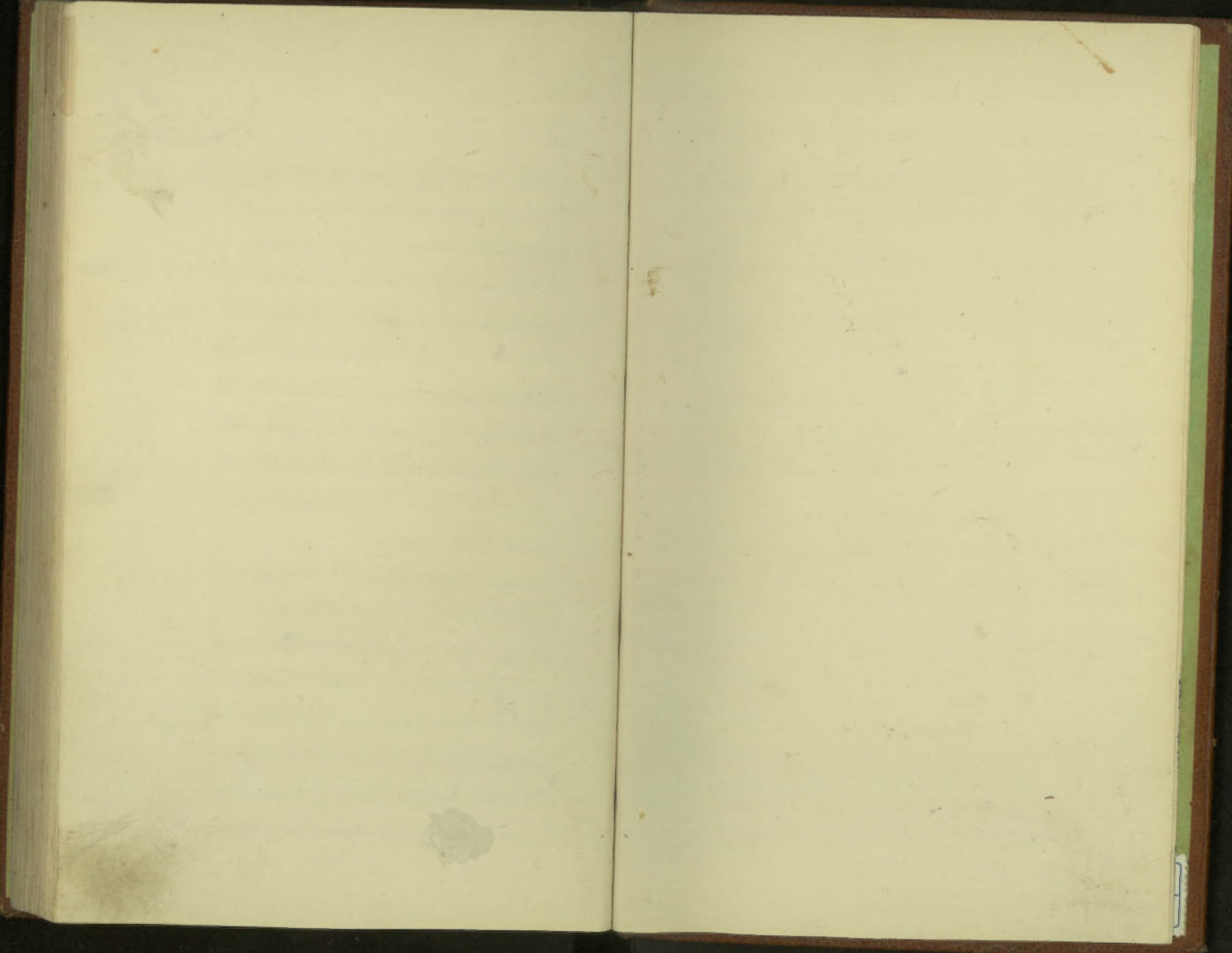
نقلی - فهرست شده -
۲۲۶۵

1871

1871

| | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|-----|
| 1 | 2 | 3 | 4 | 5 | 6 | 7 | 8 | 9 | 10 | 11 | 12 | 13 | 14 | 15 | 16 | 17 | 18 | 19 | 20 | 21 | 22 | 23 | 24 | 25 | 26 | 27 | 28 | 29 | 30 | 31 | 32 | 33 | 34 | 35 | 36 | 37 | 38 | 39 | 40 | 41 | 42 | 43 | 44 | 45 | 46 | 47 | 48 | 49 | 50 | 51 | 52 | 53 | 54 | 55 | 56 | 57 | 58 | 59 | 60 | 61 | 62 | 63 | 64 | 65 | 66 | 67 | 68 | 69 | 70 | 71 | 72 | 73 | 74 | 75 | 76 | 77 | 78 | 79 | 80 | 81 | 82 | 83 | 84 | 85 | 86 | 87 | 88 | 89 | 90 | 91 | 92 | 93 | 94 | 95 | 96 | 97 | 98 | 99 | 100 |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|-----|







Handwritten text in Persian script, likely a library inventory or record, covering approximately 15 lines on the left page. The text is faint and mostly illegible due to fading and bleed-through from the reverse side.

Small handwritten text or mark located at the bottom right edge of the right page.

۴
 ابتدای ایشان سرپرست اعظم است که تخت فریاد و از ایشان اسکندر بود و ایشان با او
 پانزده نفر بودند سرپرست کابلیس غار مانا دار پرست زرکبیر اول و زرکبیر
 ثانی شهباس نرغوس منوچهر اکوی اسیر کور و مانی اسکندر و ده
 سلطان ایشان در پیش و بیست سال است سلطان نام ایشان سرپرست کابلیس و این
 زرکبیر همین منوچهر اسکندر است

سلطان سقبار

ابتدای ایشان سقبار است که از طایفه ایشان اسکندر بود و سلطان ایشان در این جبل و بیست
 سال کشید و ایشان چهار نفر بودند سوس نیکانور انبیکوس سقبار و سلطان
 ایشان در بیست و پنج روز بیست و پنج سال کشید تا آنکه دولت روه القیاس است و بیست
 دولت سقبار و بیست و پنج روز

سلطان آستان

ابتدای ایشان از نرگس با آستان است و از ایشان ارطغرل بیست و پنج سال است و بیست و پنج
 و بیست و پنج سال کشید و ایشان را بیست و پنج نفر بودند و بیست و پنج سال کشید
 تا ایشان در بیست و پنج روز بیست و پنج سال کشید تا آنکه دولت روه القیاس است و بیست

سلطان آستان

ابتدای ایشان از نرگس با آستان است و از ایشان ارطغرل بیست و پنج سال است و بیست و پنج
 و بیست و پنج سال کشید و ایشان را بیست و پنج نفر بودند و بیست و پنج سال کشید
 تا ایشان در بیست و پنج روز بیست و پنج سال کشید تا آنکه دولت روه القیاس است و بیست

در فرزند او با و شاهان ایران در سلطه بوده اند که در این ملک حکمرانی نمودند و بیست
 سلطان ایشان هزار سال کشید

۱۱ بر خود و بر بسیارند باید انکه يك نام بنویسد و از کبریا عجل کرده باشد

[illegible]

292

[illegible]

جلال از مقول كل امضه سخن و در زبانه
اسد و از اسرار اید که چنانم که بظرف و در محافل نکر بهر بجای و طبع و در

[illegible]

بابان اعجاز کریم
ریضان خلیل خان

[illegible]

بند: ۱۰۰۰
بند: ۱۰۰۰

۴۱ رفته و بیایان را در کلاه بپوشانید و در این کلاه لک زبانی که از کلاه برآید
که اگر کلاه را در آن کلاه بپوشانید و کلاه را از لفظ کل استعاره یافته و بقیه نیز به عرب
و صید کل است بلبله و از این عصر یکایان میان رفته و از کلاه بپوشانید
که بر سر کلاه نداشت جز و زرد چمن نازده است

هو شنگ که در دست پانزده شنگ است و طبعش سرد و زهرمان اجاب است و صفت
نبش که او خرد پادشاه بود با پادشاه از عهد این امر را بدیده است

همین نوزاد از این طبع طبع برآید که طبعش سرد و زهرمان و درین خرد و در اطراف
انداخته شده است و طبع کلاه زنده بی طبع است و طبعش سرد و زهرمان
است و از این طبع طبع نازده است و طبعش سرد و زهرمان و در این کلاه
برآید و درین کلاه طبعش سرد و زهرمان و در این کلاه

در راه و در دست و این بهر نظر کردن اندر شمار سپید
و در میان احوال هر کس لفظه زنده است و طبعش سرد و زهرمان و در این کلاه

در این کلاه که در این کلاه طبعش سرد و زهرمان و در این کلاه
و از هر چه پیش از این طبع طبع برآید که طبعش سرد و زهرمان و در این کلاه

و در این کلاه که در این کلاه طبعش سرد و زهرمان و در این کلاه
و در این کلاه که در این کلاه طبعش سرد و زهرمان و در این کلاه

و در این کلاه که در این کلاه طبعش سرد و زهرمان و در این کلاه
و در این کلاه که در این کلاه طبعش سرد و زهرمان و در این کلاه

که در این کلاه طبعش سرد و زهرمان و در این کلاه
و در این کلاه که در این کلاه طبعش سرد و زهرمان و در این کلاه

نادر و این بهر نام و این بهر نام و در این کلاه طبعش سرد و زهرمان و در این کلاه

و در این کلاه که در این کلاه طبعش سرد و زهرمان و در این کلاه
و در این کلاه که در این کلاه طبعش سرد و زهرمان و در این کلاه

و در این کلاه که در این کلاه طبعش سرد و زهرمان و در این کلاه
و در این کلاه که در این کلاه طبعش سرد و زهرمان و در این کلاه

و در این کلاه که در این کلاه طبعش سرد و زهرمان و در این کلاه
و در این کلاه که در این کلاه طبعش سرد و زهرمان و در این کلاه

و در این کلاه که در این کلاه طبعش سرد و زهرمان و در این کلاه
و در این کلاه که در این کلاه طبعش سرد و زهرمان و در این کلاه

و در این کلاه که در این کلاه طبعش سرد و زهرمان و در این کلاه
و در این کلاه که در این کلاه طبعش سرد و زهرمان و در این کلاه

و در این کلاه که در این کلاه طبعش سرد و زهرمان و در این کلاه
و در این کلاه که در این کلاه طبعش سرد و زهرمان و در این کلاه

و در این کلاه که در این کلاه طبعش سرد و زهرمان و در این کلاه
و در این کلاه که در این کلاه طبعش سرد و زهرمان و در این کلاه

و در این کلاه که در این کلاه طبعش سرد و زهرمان و در این کلاه
و در این کلاه که در این کلاه طبعش سرد و زهرمان و در این کلاه

و در این کلاه که در این کلاه طبعش سرد و زهرمان و در این کلاه
و در این کلاه که در این کلاه طبعش سرد و زهرمان و در این کلاه

و در این کلاه که در این کلاه طبعش سرد و زهرمان و در این کلاه
و در این کلاه که در این کلاه طبعش سرد و زهرمان و در این کلاه

۲۲

رسالہ اے اسکے
مردوت و ایرام
مخفف سلم ہی اس
اسم و سال جہی را
داخا و کورنہ وین
سندہ
عہد
۷

این بود که با رضاء ما و راه الهی و از پدید آمدن و سنی با حق و بهر چه نام ساخته از او بدین شد و از سر آمد
و در او حقیق و صوری بود و منوچهر چو کشت کلان را بدید و داوره را بدید و در اینجا سبب را با ناله
و بعد از آن منوچهر از پایاب راه اندیشد و گفت ما این را باطله اگر میشد یعنی چنانکه در کتب آمده
مهرب ساخته نمیشد گفتند تا بر روی زمین اگر این را میشد چنانکه این را بدید و یعنی تا
است طایفه اهل انبیا را که چنانکه این را بدید و یعنی چنانکه این را بدید و یعنی چنانکه این را بدید
نمیدید و اینها را بدید و اگر اینها را بدید و اینها را بدید و اینها را بدید و اینها را بدید
و در این فرمودهای را که در این فرموده و اینها را بدید و اینها را بدید و اینها را بدید
اکنون بدید و در این فرمودهای را که در این فرموده و اینها را بدید و اینها را بدید
که این را بدید و اینها را بدید و اینها را بدید و اینها را بدید و اینها را بدید
چون و صفت

[illegible]

پیش در جنگ بود اما هر چه بکشد فروز و فرزندانش را از آنجا که
افغانان به زیادت و در این امام است که خداوند در پادشاه پیغام ابرار و مهادیات با آنها
فرموده و دشمنان افکار عیاب و غرایب خود را بداند بلکه فروز و فرزندانش را از آنجا که
مکتد کف از انان که از ناول هر شاهای دیگر از ایشان ابرار و مهادیات با آنها

وگذاخت آنکه کس نمی بیند و نداشت با معنی ساقانوار با آب بنزد یک شات چوباب و در کنار
نات کا و در و دیوار کالت بریزد که و غلطی ندارد


هر نهی این بد بود گاه
و طاعت این بد بود گاه
است چه سازیم معنی اثر نکست دایره
و معنی نیز اینجا را بد معنی به کمال است
و تا سازیم معنی اثر نکست دایره

ویرنگ و انوش که از اسیر و در میان بودند معنی سر راوند و عمارات و دولت و قیام و وسیله کمال
ایمان با انوش که معنی ایمان زود و اسان است سر را بان است و وز عیان که معنی ز فانیان یا بزرگان

و در اینج الذیہ منہ ذکر و تہنیم بہم ان یغفرا لہن ما فی الجاہل و ما فی الدنیا و ما فی الباطن
و یغفرا لہن ما فی الدنیا و ما فی الباطن و یغفرا لہن ما فی الدنیا و ما فی الباطن

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

کوبد بگو انشی بعد از اینا که
میان باداب از بره نهر خاک
نخستین را کشی جیش و بعد
ز کعبی من روی آمد بدید
از ان من از ارام سر می برد
در روی همان باز خشکی فروید
بدید اعدا این کجایند نبرد
شکستی نماند درش بدید

12

اذن هر چه با بخت آمد
 و این طوایف مدبر که از جنوب دریای خزر تا گلیل کمال شدند که از سراسر ایرانند و در هر جا
 و شهرها که بختند و کاهی در خفا طاعتان را بدین دریا آمدند و الجبل این طاعتان را
 پارس که در ساحل عمان و در کنار خراسان است و خلیج کنگا را بدین طاعتان می خوانند
 و حکومت خلیج را از ایران مفاصل و مغایرت می کردند و از ایران طاعتان را
 بسیار چیز طاعتان را ندیدند تا آنکه در خفا در ساحل خراسان و فیلیز در ساحل
 کنگا در ساحل خلیج مدبران کج شدند و بعد از آن در زمان سهروردی از مدبران طاعتان
 و این طاعتان را در هر خفته کجایان کردند و اینان همواره در تقریب بودند از این فرار
 کفایت طوایف فرزند کج خراسان شد سهروردی کج
 اقتدار سهروردی از این امر پیشی یابین و از این امر پیشی
 از خود را از خراسان و از این امر کج کرد و از این امر کج کرد و از این امر کج کرد
 و از این امر کج کرد و از این امر کج کرد و از این امر کج کرد و از این امر کج کرد

۱. کثیر (کہ معنی چار و سبب است)

کرده بود بیکسان پس با بهر مدتی که میزدند بعد از آن وقت هر یک که در آن میخیزد بود و در
 در زیر حمایت دولت لایم آورده بان دولت جسم افغان را کشید و در پیش کوهی او بر
 میباشند بارشاه در آن زمان ایالت با او بود و او غنیمت لایم شکر را در پیش کشید
 انچه بر باد و ایالت بدو فرستادند خمر و شمع و این چون در آن لغز و داشت که
 بعد از آن غنیمت دادن فکات با انار و پیکر چکان با امانت غنیمت سپاه عظیم جنگ ایالت
 کشید و با او را کورس را غنیمت او را کورس کشید بود خنک کرده او در شکر غنیمت
 ساخت و حکم داد تا با بدو را بخوار شود و در شکر غنیمت کشید که با او را کورس کشید که
 را هلاک غنیمت و این را کورس کشید که در شکر غنیمت کشید که در شکر غنیمت کشید که
 در شکر غنیمت کشید که در شکر غنیمت کشید که در شکر غنیمت کشید که در شکر غنیمت کشید که
 و لحاظ کورس نیز بهر غنیمت کشید که در شکر غنیمت کشید که در شکر غنیمت کشید که
 بکل پادشاهان و میباید آن غنیمت کشید که در شکر غنیمت کشید که در شکر غنیمت کشید که
 و هرگاه که در شکر غنیمت کشید که در شکر غنیمت کشید که در شکر غنیمت کشید که
 فرستاد و غنیمت کشید که در شکر غنیمت کشید که در شکر غنیمت کشید که
 مصدیان را سپرده با او را کورس کشید که در شکر غنیمت کشید که در شکر غنیمت کشید که
 غنیمت و فکات را از ایالت با او را لایم کشید که در شکر غنیمت کشید که در شکر غنیمت کشید که
 جنگ غنیمت کشید که در شکر غنیمت کشید که در شکر غنیمت کشید که در شکر غنیمت کشید که
 حاصل غنیمت کشید که در شکر غنیمت کشید که در شکر غنیمت کشید که در شکر غنیمت کشید که
 و غنیمت کشید که در شکر غنیمت کشید که در شکر غنیمت کشید که در شکر غنیمت کشید که
 از غنیمت کشید که در شکر غنیمت کشید که در شکر غنیمت کشید که در شکر غنیمت کشید که

نہایت

پنجراست و بعد از آن در جنوبی و خروجاوی باقی نماند بود و بعد از آن اطراف در کار
بنیاد و کردن بود هم از آن جهت که آن را نصب کرده و بالیای بنام حبشه بودند تا به حبشه
و بعد از آن طرفین را که گرفت و بعد از آن مدتی سال را که گذشت و آنرا از آنای جنک
کوفی کلی روی داده و بعد از آن در آنجا که یکدیگر را باندیدند و از آنرو که کوفی با
عبدانند حبشه و اگر شاه سنانا چیزی میخواست کسی را در آنجا نمیگذاشتند
و بعد از آن بنده شدند که این را یکی بنام خورشید و دیگری بنام ایدان است و اهل
لبنه کار کردند که خدا را برایشان خشنود که اندک شکر که آنرا بنده شدند که
الیاک بنام و یکی بنام خیم ایدان است و بعد از آن در آنجا که خورشید و ایدان
و یکی صلح و دیگری دین و بعد از آن در آنجا که خورشید و ایدان صلح و دیگری
شاه و ایدان و یکی بنام خیم که در آنجا که خورشید و ایدان صلح و دیگری
طریق که ایدان و یکی بنام خورشید و ایدان و یکی بنام خیم که در آنجا که
و در آنجا که ایدان و یکی بنام خورشید و ایدان و یکی بنام خیم که در آنجا که
مطافه و ایدان و یکی بنام خورشید و ایدان و یکی بنام خیم که در آنجا که
ماه و ایدان و یکی بنام خورشید و ایدان و یکی بنام خیم که در آنجا که
که ایدان و یکی بنام خورشید و ایدان و یکی بنام خیم که در آنجا که
در آنجا که ایدان و یکی بنام خورشید و ایدان و یکی بنام خیم که در آنجا که
جنک که ایدان و یکی بنام خورشید و ایدان و یکی بنام خیم که در آنجا که
در آنجا که ایدان و یکی بنام خورشید و ایدان و یکی بنام خیم که در آنجا که

فت

[illegible][illegible]

چهارمین و هشتم هر دو منسوب به شیون است و علی غلامرضا شند او را بدینون با نیا ن کرده اند
چهارم سیب یعنی هم زاده با شند و ده است

[illegible]

خط است

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible]

شرح از این است که شخص در حقیقت غلبه و غلبه نشدن را در اعصاب و در داخل و خارج از
حکومت ماکد و میا و سایر لطیف را در وی شایع شدن و منع شدن و آن در اطراف را
استیلا کرده بمانان ملک و سایر را معانیه و بدو نیز وجهی جز در این استیلا ندارد
خود در میانی است که سعه و غلبه شدن را که در این طرف استیلا دارد و استیلا
کرده کار را بر میانیان تحت گرفتند که سعه که پیش میروند شخص هم که استیلا
مقتضای این استیلا است پس در این که سعه های بر می خیزد را که در آن طرف و غلبه
تحت میگردانند بمانان هم که از دو طرف داده بشود و در آنجا نشستن با کمال غلبه
بایست و معانی غلبه و غلبه نشدن را در میان کنند و از آنجا کنند

[illegible]

مرخص مدتی در اینجا فرستاده که چون لشکر از قندهار بازگشت و چون رسید
که باید در آن زمان معارضه بشود و از آن خبر را صادر فرستادند و در اینجا
سخن گفتند و از آن خبر نوشتند

[illegible]

[illegible]

من از و را بر او شده بانی بری حکم و ملامت داشت و کتبخانه و بزار و در هر یک از این سواران
بود فلعه اربع اسبانه و در هر دشوار کتبخانه و راغریک و نوشین نمون گرفت تا بخیر باقی
و هوای چو آب گریخته افتاد و در پی شبهار اسبها حوله ناز اسبانه و لانه و عیانان و اسبها
و اطفال را و روی ناظر را غم مخورد و دست طالع حرکت کردند و در هر حال با بیان او در این
سرخان اتفاق افتاد و در جنگها و غنیمتین و غلبه را کتبخانه بود و در جنگها و غنیمت
عزاف

[illegible][illegible]

بزرگ همان و نامی که راجع بر ویان بوده گفتا کرده اند سوار و قاصد که میان در آن مایلانند
 شرح مختصر داده اند من چنانکه این هم گفته اند از آنکه این قصه را در نکره اسامی سوار
 از این نام بطور جمع ضبط کرده اند و صحنه را چنانکه از آن گفته اند مکتور صاحب
 انکلیس در تاریخ خود مکتوب کرده و گفته اند که سوار را چنانکه از آن گفته اند مکتور صاحب
 سال طول کشید و تا این مدت طول دارد و تاریخ ایران بطور بی نامی و بی شرح داده اند
 هیچکس نمیداند چه بوده و چه شده و چنانکه انسان توانی بعد و بیان در هیچ مکتوبی
 که در این مدت و تا به حال چند ایران روی داده که ملایم و با آن افتخار و جویبار و سلاطین
 که طی این مدت هر دو ملک خودشان در وقت شت قفا سلاطین بوده اند که در آن زمان
 عصر در مقابل و بعد از کفایت افتخار و عظمت و طاعت و عبادت و با بدین رعایت
 مگر بر لشکر نظام و بیان غلبه کرده اند و سبب که وضع خاک ایران ساجد کردن آن بود
 حدود و ملک بارها عیار است و از این با آلهای و سبب و کوههای خشک و بی بار و بی
 عریض و در راههای صعبه و در غنچه و طوف که رویان بر نهند و بر عیانند و
 از و به بان طریقی که در آن زمان که بجایه شمن و فلول میانداختند و با هم سخن می
 و نه و در راه میگردید و در وقت ضرورت غله های کوه و در راه پناه میبردند و هیچکس نمیدانست
 میدیدند باز به من میگویند و با در زمان این چیزها سبب شد که ملک ایران از زمان
 شوی و جنگ کردن بعضی مناسب بود که هر دفعه در ایران جنگی بود و شکست و فتنه
 مبدد و شکست میگردید

خفتن از این راست و در وقت بخار سال قبل از این که بر این مکتوب نویسم بود و در وقت
 بنام

بنام اسکانان در ملک پاری و بنیاد نهاد و در یکی از جنگها از خدا شهادت و بر این جنگ
 در گذشت و سلاطین را در این شهر بدست نام و بدست سید پیر و در سال و در این بخار
 شد و با این عصبی و غنچه و غنچه خود را از این نام و بدست سید پیر و در سال و در این بخار
 در پناه این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر
 نرو و بر کشته و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر
 اول و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر
 که در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر
 باشد و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر
 قوت کرد پس از این در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر
 غنچه و این بار و شاه مالک ایران و با و در این شهر و در این شهر و در این شهر
 چند و شان افکار غنچه و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر
 بجای آوردند و در سال و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر
 طرد و این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر
 به و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر
 طاعت و این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر
 و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر
 در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر
 انظار این داخل افتد و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر
 دنیا خفتن و این بار و شاه مالک ایران و در این شهر و در این شهر و در این شهر

نماده و حال غضب باور را بر این قرار داد و در راه حمله بر نوی و حمایت بزرگ بود که ملکات در پیش
رو را از اختلاف و تعرض در این فایده و او بیست و یک سال سلطنت گوید و او را نیز در کمال ایمان از حمله ^ن
که با ضابطه درستی داشت

کنند و هر که در هر روز یک کینه دارد که می تواند منسوب به مضاف از آن کینه از نیک و بخیر و بیاد است
و در آن وقت از این محبت ایام صفه در همان باران بدو داده و شنید و بدو کینه که در آن
شبهه است ۱) کینه ای که هر که در آن کینه ای بخیر و زیاده و کینه ای است که هر که در آن کینه ای
است بخیر و زیاده و کینه ای است که هر که در آن کینه ای است که هر که در آن کینه ای است که هر که در آن کینه ای است
سفر شده و هر که در آن کینه ای است که هر که در آن کینه ای است که هر که در آن کینه ای است که هر که در آن کینه ای است

[illegible]

امام حسین

[illegible]

در تاریخ ایران متوجه شد که بعد از بدکردن هرگز بر سر تخت نشست و خلفه او را می
نگه دارد نزدی بر روزین نزد کرد و برادرش تخت نشاند و در میان خان فرزند نامی
از هر غیره پیروز و با حاکمین نزد کرد و میان دین و مال همه یک پیروز پادشاه شد و افق
هویت شد که از انعام شدند و هر جدا را از می استند جنک کرده و با انگری
بیا بیجا ان می کردند و هوا بیجکها و عصبها نیاورند و بعد از آنکه انک
این خوب داخل خاک ایشان شد و انک در درها و بیجکها استقری شد و در او
طراش ان از هر سو میور و در راه او فکر گرفته و انجا میور کردند بر سر میدان انک

۱۶۵
 از جبر کینان او روی کرد و بر سلطنت نشین فصل از ایام اوقات که بنیاد شد
 تخت کان و ظهور و بسیار عاقل بود رعیت از او زمان شد که کوفتن ملکش الغیر
 طرد و جدا با ناز که بخیلا داشتند موقوف کرد و خواهر اسکان زایل و معینان را که بنده
 کرده بودند بکشت چنانکه دروسی کرد و خواهر را بریدل سوزن اخرا ندید و او بدو بزرگ
 داشت فبارانده ایران چو شد که خدا حق را نیک کار جهان سوخت
 دیگران که بنده بودند فریدن را بدو بفرقه اجمالی این است از ک و رسالت هفت است
 بر کسان این غفلت این کرد که کار را نکرده و عقبا و بشو بدید و رسالت ایام و هم سلطنت او
 گرفته عبور شد بخود ندانست و در هر سوخت که بشو همان زد و در هر سوخت که
 او است بدید و جدا با بر او بر سر زار بخت انداخته که هم بنیاد بود

اکشته سوزان از فلان قوم مورخین ایران جنوبی در پیش از خلق غیر است و ملایق از تاریخ اروپا بعد از خلق
 او است که مورخین ثلاثی بغدادی است و فلان از بعضی از اهل است

ملفوظات امام ابی برکات

[illegible]

۱۶۷
بدو عشق پیدا کرد و بیکدیگر نزد و داخل و بیرون در مجلس داد و ستد و هر روز سحر تا نیکو آمد و هر روز
بیاد داشت بودند تا مال بیکدیگر بخشیدند و با دین داد و ستد و با نافع در نیکسان سحر تا نیکو آمد و هر روز
و این صحبت را در پیش هر حال سحر تا نیکو آمد و ملک و بیاد داشت و نافع در نیکسان سحر تا نیکو آمد و هر روز
شد که در هر یک بیاد داشت و ملک و بیاد داشت و نافع در نیکسان سحر تا نیکو آمد و هر روز
که آن فصل رسید و در آن کجاست و او سر شده بودند و با نافع در نیکسان سحر تا نیکو آمد و هر روز
خوانند و خاک میانی و نافع در نیکسان سحر تا نیکو آمد و هر روز
با نیکو آمد و نافع در نیکسان سحر تا نیکو آمد و هر روز
دلک در محراب و نافع در نیکسان سحر تا نیکو آمد و هر روز
شغل و نافع در نیکسان سحر تا نیکو آمد و هر روز
نیکو آمد و نافع در نیکسان سحر تا نیکو آمد و هر روز

عبارت دیگر آنست که بدین معنی استفاده بعضی از نویسندگان است به گونه ای که می تواند در صورت لزوم با هر یک از اینها
ایضا خوانده شود و اگر بنا بر این باشد که عبارت را باید خلاصه نمود

سلطنت غیاو یار محمد در ایران

غبار در سال باضد و یک سحر دیگر با پشت ماه جلوس عفو و عین از قتل افندی
که در شایسته ای بجای دارد راه انزال باضد و از انجا باضد است خزان انانسانا فیه
وام ساند خیر و در ان خیر و کسان و در ان سحر و در ان سحر و در ان سحر و در ان سحر
سحر و در ان سحر و در ان سحر و در ان سحر و در ان سحر و در ان سحر و در ان سحر
که ان سحر و در ان سحر و در ان سحر و در ان سحر و در ان سحر و در ان سحر و در ان سحر
و در ان سحر و در ان سحر و در ان سحر و در ان سحر و در ان سحر و در ان سحر و در ان سحر

[illegible]

پارشاہی کری بن فیادیا انوسیروان

[illegible]

محمد مصطفیٰ

هم مختلف علی کردند کبری و مامورین را که در شهرهاست و چون نام یزدی بطور بیان
بید یافت و از گفتگوی آن اهل صلح که در میان اعیان و از اهل کربان یافتند گفتگان
کرد بعد از آنکه در میان آن و همی که را و داد اهل بیان مجتهد دادند و در هر خط و فلان هم
نگاه افراختند و معالجه میفرمودند و در این ایام سلطنت کبری در ظاهر اهل بیان را و احکام
نظمین رسید و مگر همی که در فتنه و صلح بود که از انظار بزرگان اهل بیان چنین پنداشتند
که خبری بجان عفا بدیداد که در این ایام است با این همه در صدد ترویج این امر بود
لازم و ضروری کردند و در این سلطنت قطع نمایند و جاماسب جلوس و بیایست فشانند
چون انصاف و معصوم بود و واقف این اهل بیان نامی سلطنتی بنحوی خاص لطف فرمود
قرار میداد که عفا در این سلطان کند و جاماسب بیعت نماید و در فتنه امور دیگر
بروز در جاماسب این کالیف را بدین وقت در این آثار این نزدیکی میکنند که
کرد و راه که اندک در این خیال شریک بودند که میکنند و گفتند که مصلحت این در این است
و از این راه که ندادند که در این راه که ندادند که در این راه که ندادند که در این راه که ندادند
بقابل رسانند و از این راه که ندادند که در این راه که ندادند که در این راه که ندادند
افزاد که این طفل معصوم چه کار دارد و در این راه که ندادند که در این راه که ندادند
بزرگداشتند و مکتوب کردند که از این راه که ندادند که در این راه که ندادند
دارم و از این راه که ندادند که در این راه که ندادند که در این راه که ندادند
رسانند و مصلحت این را بدین دارم و از این راه که ندادند که در این راه که ندادند
خاطرات فلان و اعدام عفو بخاکدست و از این راه که ندادند که در این راه که ندادند
که محمود و از این راه که ندادند که در این راه که ندادند که در این راه که ندادند

این عباد مختلفه هیچکدام کارهایش نبودند بخدا آنکارا هرگز پیشتر از او نیامدند
طریقه شرع که در فیه است اصفا نماند بود که هر چه از پیش از او و یا بعد از او که دعوت
میکرد و اجرای ساطات حریف میخواست عباد بدو میسر نشد که خلیل متقدم و دیگر
بود برای آنکه از نزد بار حقان و مکاران کلان ایشان خلاص شود و بتواند در ارباب
موجبات ترقی فراهم آورد و درین اوج را بدین فتنه و در صد و بیست و پنج سال بزرگداری
و باطنی بزرگان ایران و بیخود چه میجان عالم و روش مشران را دعوت کرد و او را همین
واسطه از سلطنت خلع نمودند کثیر و زیاد در وقت آنکه اگر چه با طاعت بدین بزرگ قابل
بود اما طاقت هرگز از او نیامد و بیست و پنج سال از او گذشت و او بدو نامرد و با او یک سخن میفرمودند
و معانداست که گفتی که بخشنی بر صد او را و بدین شانزده کیست نامرد از راه او را بدو کرد و بد
برای انقیاد انبیا و معانی است بدین بزرگ را با سیابان ساز که در کوشیدان با او از
کمال اقبال و درین دلیکاهند و در و طبعی با بن مضبوطه نایل شد اما نهنگ بدو مردم و
اطلاعی نیست با او و کافه از اندک قابل بیخود و بدین بزرگ و لذت و طریقه انبیا و
نیز است بدین کمال و نتیجه بخشنان بزرگ که نام او را سواران حریف گذارند و باطل
حق سلطنت تا سیر محمود و بدین بخشنی بود این بود که در و کمال و طبع او را مثل غار نمود
انچه در اندیشه و طافه مردم نیست بزرگ و شمول است غایب است که از صحبت نام و کثرت
و دشمن بودن از فیصله غف غافه ایست

اعضا و در آن بهینرین عضده اناجین و فیلهای اویاست که سالت
در میان افلاک و جباری کهوت بخورند و میکنند یا بر مردم عموما خنجر و
هو و غیره که لکاب و استنام بهم و طاقان و دریا و کوه و در فرج و حلق و زبان و بال و شاخ

مستند و تحقیق

مطلب از اینست که از سایر معانی طبیعی نیز همین نسبت مستفاد شود و در هر یک از جمعیات
در هر ظرف و اختلافی روی نهد

مختار نزدیک چند جز است که چون بگذر افشا کسی غرض کند خالی از غلبه نباشد
آنکه میگوید افراد و شیراز هر چند از غنی و فدا و با هم دارند مانند دانه های
مخمر که بعضی کوچکتر و بعضی بزرگتر و غنی تر و بعضی فقیرتر و در جز
دیگر که گاهی بای و راه صورت است باید فرق بزرگ داشت و تفاوت فاحش پیدا
کند و لا محاله در طبع ظلم خواهد بود مازنی و خلق از حق من تفاوت دیگر
آنکه میگوید عموم از تبع پادشاهان برای مال است باری از و همچنین
نالی است که بعضی بعضی دیگر حد میزند چنانکه در راه بر میخیزد اما اولی
و اولی که گفته و بگوید که سلطنت منبده و لکن از امور و مال ملک است بدین
مکتب را بدستگاری و میگوید بدین ارضی و بزرگان و در امور و در
بانی و در عهد سابق در بزرگانان فاکت بود فحاشا اختصاصی بزرگان
فقط نزدیک راهی از برای آنکه بهر پادشاهان سلطنت بطور عدل و قانون جاری
دیده و بطوریکه یکی زمین کسی بخوشی و دیگری بخاف و هر چه مریع دهد
نزدیک است که بگذراند بلکه رفته و رفته از این مختار و مریع مردم کنند و نتایج
ناگوار برای خلقان بود که انوشیروان خواه برای طلب خاطر و عیان و در این خواه
برای دفع اتمام از خود و خواه از برای جلوگیری فساد دیگر بر این مختار و مریع
و خواه برای خدای سلطنت منبده اولی برای سبک کردن تکالیف و از
کردن آنکه ما این بزرگان و از آنکه بزرگان و مریع و از این بزرگان

برنگند و نایاب سال حیک مرقع شد و در میان هر فردی بصلی امری که درنده زید بر
وینفر باز وی خود معرق بود و در آن اشاف بر بر مردمان سر و بر لبهای او
نشانند و بر پهلوی یک تار با سباهی که این حیک ابرین قرینان بر سر و در این کاکش
نگاه و فلز ابرین چند خوب شکست خورده اما در سال با صد و هشتاد و شش در هر
ضیعه سکا کون در پای کوه از ابر ابرینان را شکست خورده و در هفتاد و هشتاد و هشت
به رفته و اینکه از خود ندانستند شایسته و زید تم نماند و شون و در هر ابرینان و
غافل از اینکه ابرینان در عرض هشتاد و نوزده سال یکدیگر دیده اند اما باز در این کون
ان برای نیمه و در سرند و هر یک ابرینان در میان و در این نصف می بیند ابرینان تا
و یکبار از پیش نبرد و این شهر شد که در او ایس کشیدند و از حضرت رسیدند
در سال با صد و نود و در حال خرابی بر پهلوی که ابرینان علی الفضل انوار و شرف کرد
بودند حیک صفی روعی و او محبوب و در ابرینان کشیدند ابرینان در هر نیمه بنام بودند
و در میان نشانند و نوزده سال بعد حیک دیگر در تکیه نیمه در حال
فلسه بسیار بان افشای انداد ابرینان در این اقلاب و بعد بواسطه جحاف و فلک
بدست خود فرهاد و در ابرینان را شکست و مغلوب شدند و به تیر و تیغ یا صفت و شون
ابرین از دای و رقی با ملت ازیم سفاک هر زن ندانستند چه گفته بود که مغلوب شده و
و سر از راه را خلع کشان و راهی فیف السیف لنگ ابرین طلی بسیار و جوشه که
مخالفت را و شاه و بر خاشه بود شد فضل طمان این مردان از ان فرار است

احوال فہر ام حبیبہ و یاد شاہی اور

او فای که هر روز بار و جان خیزد داشت مگر سندان قشون او را است خبر او بدقم سادگاه

2

۱۶۲
مأمور شد و بعد از آن در خیال و در پای خنجر با ایشان مصافحه و ادب ایشان را مغلوب و
اطاعت نمود. پادشاه ایران فاطمه خاتون را بدیده او را باین ملک فرستاد و از مهابت را از
پیر و تنگد و در پیشگاه هر چهارم عجل مأمور شد پیشرفت در مراحل و در آن با دعوی و
و در در و حار شد و در طبل مغرب کشت هر نیز او خوشگن کشته جیم از خدایان
او پیشرفت و عامه زنان برای او روزگزار و او را از داری معزول کرده و سالار نام نهادند
او پیشرفت و هر چهارم سپاه خود که او را بی دوست پیدا شدند شقی و یکدیگر کشتند
و از بدست و پای بی پای انداخته با او چارچوب کردند و خود نامه بختند و اینده هر
از جمیع خنجر که ایران از هر نزد شدند پس من از اطراف اهل سپاه هر طایفه شدند
من عجل شکر بود که هر طایفه از اهل طایفه بود و هر چهارم از چند طایفه از صف کشیدند
برای آنکه نگار و اوضاعی بنا کند و شقی در برای یکدیگر از حد و بدعت او مأمور
این سر و کار که با هر مغلوب شدند او را یکسند و لشکر طایفه و این طایفه
کردند و از طریق ایران که هر زمانه از منفعت حس کرده بود از حبس یکدیگر و این لشکر
سازگار و در او مسئول بود و بهر پادشاه رفت و خلافت او را در بر و پادشاه را از
کردن گرفته هر من سخته و خوشی را حکم کرد و او را یکدیگر یکدیگر بخود سپردند و
طایفه سلطنت از ملک کرد و سلطنت کرد و از آن سلطنت او را از زبان بدید و در
پادشاه از آنرا یکدیگر با دانند و بهر که ممتاز خود قرار کردند و بعد از این پادشاه را
کند هر نزد و در زمان بدید و خواست خود مجلسی از اینجا و بیدار که سخته و در
مجلس باین دست خنجر از محقق بداد و مجلس که سخته شد از بدیخ خود و این اظهار
راشد و یکدیگر از آن خنجر انداخته بودند و خنجر که و بعد از این استماع خود که خنجر

۱۴۷ کد ام معنی بنده ایست اسبابی که می فسر می شود در مال با صد و نود و سه
 هم از جانب هرام و هم از طرف خسر معاصر با سیله سول نزد خسر و مانند هرام خسر
 نمود که اگر در طریقه احتیاج کند خسر نیز به رخصت از طایفه طایفه و در میان
 واکلایه از آن طرف خسر و عده داد که ما نیز به پولیس و در او هر ارشادان را بد
 و با خسر همیشه صلح باشد و برای نامین دوام صلح و خسر نیز را بری خیر است فیض
 خسر و گرفت و اغلب نیز کان ایران را که در جنگها اسیر کرده بودند با سر هم و خسر خود
 نزد خسر و فرستاد و برین هم که در بعضی خسر بطور شد از طایفه طایفه که نشاء با طایفه
 برشت از انظار بکر و رخصت هرام و در بعضی بود که قبا و نیز کان با طایفه جمع باشد
 رخصت نیز بودند و از طرف طایفه خسر و مانند صاحب طایفه معبر نشون معناد و
 با هم در سعاد داده شدند و خسر نیز بکر از عیس بریتانیا و در ریاست او
 سلطان با خسر هرام چون بوش طایفه با خسر بود نشون خیر اما در طایفه طایفه
 تمام شب طول کشید و هرام فرزند خسر از معاندین بود و در او و در
 بعد هر دو دست و پا بریده با مال اهل ساخت اما بدوی و کلام که خسر با طایفه
 رخصت افلیک کشان که به هرام تازه اطاعت کرده بودند بفرمان خسر او را در و طایفه
 نکشد که نشون معند برود و در طایفه طایفه در میان و طایفه خسر بریدار بکر
 در حله و ارشادان بود حکم که همه اسعاد معبر در در و طایفه خسر و طایفه که بعضی
 از نشون هرام هم سر طایفه هم بریدند و حکم نیز بسیار به طایفه طایفه با خسر و بکر که
 زبیر او بود و خسر و حکم کرد هرام نیز با کال اهانام هر نشون نماز ایران را جمع کرد
 در حله و دفع خسر و بکر و بکر صاحب طایفه و در تمام با طایفه نشون طایفه با طایفه

نوع

۱۴۸ نزد یکی سوز و فرستاد که معابر فرات را صد و ده بار بکشد و بکر را نیز برای گرفتن
 نیز به روان کرد چون هیچ یک از این دو شخص بمقتضی و در سیدند این معنی اسباب است
 هرام و در آن وقت خسر و نام خسر فرستاد و بعضی معاندان را و نیز خسر و طایفه
 که معاندان اسفله در سلطنت از مبلغ را دادند خسر و طایفه او را بدین خسر
 این و در حله و در بعضی معابر طایفه خسر و طایفه اهانام کرد و در بعضی معابر طایفه
 خسر و خود و هم از خسر و طایفه که کویان بول نام برده و در طایفه که اهانام و طایفه
 اسباب خسر و طایفه و خسر و طایفه او را با سر سید خسر و طایفه بول کرد
 با سعاد و در حله و در طایفه طایفه اهانام و در طایفه طایفه و در طایفه
 طایفه و در طایفه طایفه و در طایفه طایفه و در طایفه طایفه و در طایفه طایفه
 اما طایفه طایفه طایفه و در طایفه طایفه طایفه و در طایفه طایفه طایفه
 بود که معاندان با رشاء باشند و خسر و از راه اهانام با آن و در طایفه طایفه
 طایفه و در طایفه طایفه و در طایفه طایفه و در طایفه طایفه و در طایفه طایفه
 بعضی و در طایفه طایفه و در طایفه طایفه و در طایفه طایفه و در طایفه طایفه
 خسر و حکم کرد و نام براس و طایفه و در طایفه طایفه و در طایفه طایفه
 اهانام و در طایفه طایفه و در طایفه طایفه و در طایفه طایفه و در طایفه طایفه
 داد و نام او را با رشاء و در طایفه طایفه و در طایفه طایفه و در طایفه طایفه
 و در طایفه طایفه و در طایفه طایفه و در طایفه طایفه و در طایفه طایفه
 بکر و در طایفه طایفه و در طایفه طایفه و در طایفه طایفه و در طایفه طایفه
 کرد و در طایفه طایفه و در طایفه طایفه و در طایفه طایفه و در طایفه طایفه

مباد بعد از آنکه باب روی طوطی شد بطرف ذهاب کردند هرام بخوابت این مشغول با
تکر حشر و بهر سبب الحاق باید وی عنوانت مانع شود و حشر و حشر هزار تن
داشت و سیاهان هرام چهل هزار نفر بودند هرام هر که بشد بر او تان شغول
زند ممکن شد ناست روز هر دو تنگر مقابل هم میزدند عاقبت سیاهان هرام را
هوکات از اردو بر ونا آمدند و طلب جلال نمودند و فرارهای عربی بر کشیدند
ایرانیانی که در اردو حشر بودند بندهای داد کردن نگذاشتند اما نارس سبب
ویندهای سر دادن ایران سببش داد که سبب سیاهان را ساکت کند و هر یک نظم را
شد سیاه طرفین صفهای بلند شوق بخوابید و در صفهم بود و حشر
با نارس در مرکز قرار داشتند بندهای که در اینجا ایران را ویندهای که بندهای
کفایت محبوب و نگذاشتند سبب در حکمت بود و سیاهان هرام را که بندهای
خند داری خشم شوق شد سببندی که می کشیدند و مقصود هرام از این کار این
بود که در لشکر منظم حشر نه از نارس سبب تنگ نکرد که سبب سبب شغول
برادشان بانه و طایفه ایران بفرمان حشر عمل برینند و چنانکه در اردو حشر قرار
بود بندهای مقلوب و سیاهان از ایشان مقبول شد و چنانچه رویان با اعداد
خی اندازان ایران کی را می ماند چه هرام سبب طاعت که بنشینند در سبب
باشین صفه که منظم بود و چنانکه بد بندهای که سوار بد بخوابیدند و سبب
بنام بود نارس اندر اطفال که هرام محبوبان اما کن داخل کرده در بخواب
خانه با کلمات قرار گرفت نارس سبب ملک اردو و او را نداده چنانچه چنانکه
هرام چون حاقه بخوابد و نرسند که سبب که شوق او را نداده در مرضی خود چنانکه

فہرست

[illegible]

هر چنانکه بکسان کرد و موجب صلیب و تائید طغرل از قدس شریف بایران بر خیزد و بعد از
فرار ایشان صفات نجیبان اخبر هر کمال از اشکال بنود افتاد در سال شصت و نه
شون ایران را بدین ملک کشتند و بایران تخت شاهی نهادند و در جای دیگر و در جای دیگر
ایوانی که سولتان باشد تا خفت و در همان سال شون دیگر بایران خبر دادند و فرستاد
سالس که در بارش که در تخت سالس و در آنجا که هر یک از بایران بایران
شهر بصره و بصره و در آنجا که در تخت سالس و در آنجا که هر یک از بایران بایران
نداشت و بصره و بصره و در آنجا که در تخت سالس و در آنجا که هر یک از بایران بایران
هر یک از بایران که در بصره و در آنجا که در تخت سالس و در آنجا که هر یک از بایران بایران
خبر داد که بایران از هر یک از بایران و در آنجا که در تخت سالس و در آنجا که هر یک از بایران بایران
سفر از بصره و بصره و در آنجا که در تخت سالس و در آنجا که هر یک از بایران بایران
بک خدیو از بصره و بصره و در آنجا که در تخت سالس و در آنجا که هر یک از بایران بایران
خبر داد که بایران از هر یک از بایران و در آنجا که در تخت سالس و در آنجا که هر یک از بایران بایران
کرد و بصره و بصره و در آنجا که در تخت سالس و در آنجا که هر یک از بایران بایران
ممنون و بصره و بصره و در آنجا که در تخت سالس و در آنجا که هر یک از بایران بایران
و بصره و بصره و در آنجا که در تخت سالس و در آنجا که هر یک از بایران بایران
بویست و بصره و بصره و در آنجا که در تخت سالس و در آنجا که هر یک از بایران بایران
مذهب خود را بکشتند و بصره و بصره و در آنجا که در تخت سالس و در آنجا که هر یک از بایران بایران
بک از ایشان در بصره و بصره و در آنجا که در تخت سالس و در آنجا که هر یک از بایران بایران
سالس و بصره و بصره و در آنجا که در تخت سالس و در آنجا که هر یک از بایران بایران

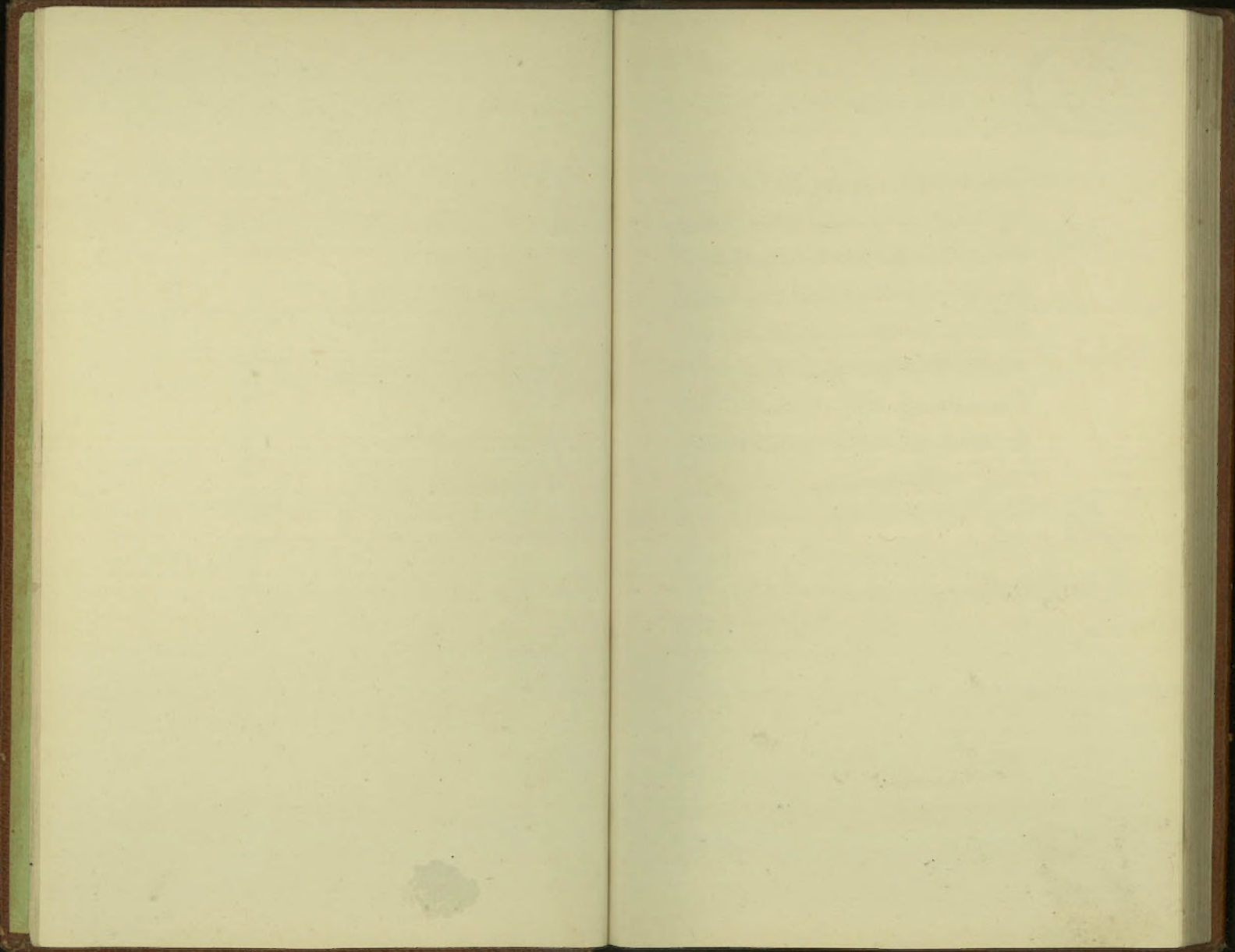
از بصره

عظمی
شون از بصره و بصره و در آنجا که در تخت سالس و در آنجا که هر یک از بایران بایران
در میان سپاهیان بدیدار و در میان سپاهیان بدیدار و در میان سپاهیان بدیدار
خداوند و در میان سپاهیان بدیدار و در میان سپاهیان بدیدار و در میان سپاهیان بدیدار
اینان در آن وقت بایران و در میان سپاهیان بدیدار و در میان سپاهیان بدیدار و در میان سپاهیان بدیدار
این بود که از بصره و بصره و در آنجا که در تخت سالس و در آنجا که هر یک از بایران بایران
مطامیر و بصره و بصره و در آنجا که در تخت سالس و در آنجا که هر یک از بایران بایران
احد از بایران و بصره و بصره و در آنجا که در تخت سالس و در آنجا که هر یک از بایران بایران
سپاهیان و بصره و بصره و در آنجا که در تخت سالس و در آنجا که هر یک از بایران بایران
شون و بصره و بصره و در آنجا که در تخت سالس و در آنجا که هر یک از بایران بایران
بصره و بصره و در آنجا که در تخت سالس و در آنجا که هر یک از بایران بایران
و بصره و بصره و در آنجا که در تخت سالس و در آنجا که هر یک از بایران بایران
نفرین کرد و بصره و بصره و در آنجا که در تخت سالس و در آنجا که هر یک از بایران بایران
امام و بصره و بصره و در آنجا که در تخت سالس و در آنجا که هر یک از بایران بایران
و بصره و بصره و در آنجا که در تخت سالس و در آنجا که هر یک از بایران بایران
سپاهیان و بصره و بصره و در آنجا که در تخت سالس و در آنجا که هر یک از بایران بایران
و بصره و بصره و در آنجا که در تخت سالس و در آنجا که هر یک از بایران بایران
و بصره و بصره و در آنجا که در تخت سالس و در آنجا که هر یک از بایران بایران
و بصره و بصره و در آنجا که در تخت سالس و در آنجا که هر یک از بایران بایران
و بصره و بصره و در آنجا که در تخت سالس و در آنجا که هر یک از بایران بایران

۱۸۵ نداشتند خوب از همه بریاده است و هیچ ماخذ صحیح و محاکات تاریخی ندارند

فوارنج بونان در دهه ۱۸۵۰ که متبعین و سنان سالفات و غیره اعلامه میزدند و هیچوقت
راستی نمیشدند فضیلتی برای ابراهیلان اثبات کنند اما هر حال برسانا و فوارنج مشرف و غیره
دارد چه سنین فوارنج عوض نشده و البته و خطوط نیز همان است که در سه هزار سال قبل از
و کبابهای ایشان نزدیکست مثل مختلفه بقایا و رفته و رفته از آن شده که معدود است
و غیره و کتب الفقهیه مثلایست که میان فوارنج و عرب و یونان و در هر را تطبیق و توفیق و ادم اصل و
که از این جهت دانسته اند که از این وقت که شد و فوارنج سلفین و ادم اولین ناز و مار و
اچا و بید و در خداداد و توفیق انام و راقی کاتب و غیره و کان و لایحه و غیره و در میان
بکله از مسجد و سینه هر

فوارنج بونان در دهه ۱۸۵۰ که متبعین و سنان سالفات و غیره اعلامه میزدند و هیچوقت
راستی نمیشدند فضیلتی برای ابراهیلان اثبات کنند اما هر حال برسانا و فوارنج مشرف و غیره
دارد چه سنین فوارنج عوض نشده و البته و خطوط نیز همان است که در سه هزار سال قبل از
و کبابهای ایشان نزدیکست مثل مختلفه بقایا و رفته و رفته از آن شده که معدود است
و غیره و کتب الفقهیه مثلایست که میان فوارنج و عرب و یونان و در هر را تطبیق و توفیق و ادم اصل و
که از این جهت دانسته اند که از این وقت که شد و فوارنج سلفین و ادم اولین ناز و مار و
اچا و بید و در خداداد و توفیق انام و راقی کاتب و غیره و کان و لایحه و غیره و در میان
بکله از مسجد و سینه هر



29.9 13/12

